

يك و ۲۰۰ برای نوید
۲ میلیارد برای
بدل سهراب!

جمعه برای ما روزی خوبی بود و امیدوارم حالا که شنبه است و منت می‌گذارید این سطرها را می‌خوانید هم، روز خوبی باشد، با تمام احتیاجی که برای ترانه‌سرایی آن قطعه معروف «شنبه روز بدی بود» فرهاد مهرداد قالیچم، از جمله این‌که تعدادی از همکاران ما را به خاطر تعطیلی شرفک روز جمعه‌شان موقتاً از دست داده بودیم و می‌دیدیم که فراق گاهی هم شیرین است به‌خصوص اگر کوتاه و یک‌روزه باشد؛ احتمالاً اگر از خواننده‌های ثابت این ستون باشید کل‌کل‌های جابجایی فرسای ما را در جریان قرار بفرمایید... جمعه روز استراحت ماست به لحاظ کل‌کل. البته همه این کل‌کل‌ها احساس می‌کنیم برای کار مفید است چون سوزه‌ها از دل همین‌ها بیرون می‌آید. سوزه‌های امروز را هم البته از راه دور به مدد راه‌های ارتباطی نوین با هم هماهنگ کرده‌ایم و مشکلی نیست؛ هیچ نگرانی نباشد.

محمد صادق علیزاده که
ذکر او اغلب خیر است و
البته اینجا ابن اذکار را

ادامه نمی‌دهیم تا به رتبه خلیف
خوراننده پاچه دبیر گروه نزول
می‌کنیم، در صفحه ۳ سراغ از کتابی
گرفته که در یکی دو روز اخیر در
دستش دیده می‌شد؛ «قصه دایره»
که روایت هفسر شهید مدافع علم
محمد حسین محمد خانی است.
صادق، به این روایت‌های
غیرداستانی از شهدا علاقه دار و
این علاقه او را به لایه‌هایی پنهانی از
این دست کتاب‌ها رهنمون می‌کند.
از جمله لایه‌هایی که او در گزارش
امروزش در آن‌ها سیر کرده.

شما هم آن آگهی غریب را دیده‌اید؟ همان که يك دفتر شعر را به قيمت دو ميليارد تومان به فروش گذاشته! البته ما باورش نكرديم و گمان برديم اين متن برای شوخی و خنده و خوشمزه باری روی سایت ديوار منتشر شده اما اين باعث نشده که منصل شما را راه كنيم و به پيچيده فروش متون ادبی بپردازيم. به هر حال عده‌ای هستند که می‌نويسند و شما می‌توانيد حق معنوی آنها بر مخزنشان را با پرداخت بهای مادی بخريد. بوييد بنينيد بچه‌ها در اين باره را در صفحه ۴ می‌گويند.

بهراد فراهانی اخیرا به دستمزد نوید محمدماده در یکی از پروژه های بینمایمی انتقاد کرده. بچه‌ها در ۱۰ چند سوال در این باره مطرح کرده‌اند و به هر یک از رهگذری پاسخ گفته‌اند. این که انتقاد فراهانی درست است اما آیا دربار محمدماده هم از حقیقت بهره برده است یا نه، این که آیا میل به ستاره‌های جوان در اقتصاد بینماری باید به عنوان پدیده‌ای طبیعی در نظر آورده یا نه، و سوال هایی دیگر، این گزارش، اشاره ای هم دارد به حرف چندوقت پیش فراهانی درباره محمدماده که حالا در فقره انتقاد این مجازین پیشکسوت از این بازیگر جوان، آن حرف ها کارکرد دیگری یافته است.



کتاب «قصه دلبری» دلِ خیلی‌ها را برده است

تو...
تمام منی!



انتقادات تندیکی از مسؤولان پیشین دفتر نمایش خانگی وزارت ارشاد
از محتوای سریال‌های این شبکه

آبشار فاجعه‌های جبران‌ناپذیر

محمدرضا عباسیان از کسانی است که روزگاری در دفتر نمایش خانگی وزارت ارشاد، مسؤولیت اداره این شبکه را داشت؛ البته در زمان مسؤولیت او هنوز این شبکه، رشد و قدرت چندانی نداشت و مانند امروز وارد حوزه تولید سریال‌های خاص خوش نشده بود. عباسیان حالا در این روزها انتقادات تندی به وضعیت و مضمون محتواهای شبکه نمایش خانگی وارد می‌کند.

بنابراین به این نکته گفته شده است سازمان سینمایی بخشی از دولت است، اظهار کرد: در خصوص ملی می نیز، در شش ماه گذشته شبکه نمایش خانگی برای اهداف دولت چه کرده است؟ در بزرگترین دستاورد دولت روحانی برجام بوده است، نمایش خانگی در این باره چه کرده است؟ در حیطه سریال سازی چه قدمتی برداشته است؟ دوباره باید بگویم هیچ، سریال سازی مدیران و مسئولان در حیطه مسئولان موفق عمل کردند؟ متأسفانه پاسخ همه اینها باید بررسی کرد چرا چنین اتفاقاتی در عرصه هنر می افتد.

کافی صندلی نداریم، مخصوصاً در شهرستان‌ها. مردم ما وقتی موقعیت فیلم دیدن در سینما را ندارند از طریق شبکه نمایش خانگی این فیلم‌ها را می‌دیدند و می‌بینند اما با تولید محتواهایی شبیه به فیلم‌های گیشه‌ای عرضه محتوای خوب در نمایش خانگی بسته شد.

نمایش خانگی، سینمای ارزشمند زمن‌زد

🔍 رقیب اشتباه با تلویزیون

رئیس اسبق مؤسسه رسانه‌های تصویری گفت: تولید و پخش حجم زیاد سریال بی‌ثبات به سینیمای خوب و با محتوا است، گفته شده است که این نگاه سیاسی مبدیان است و این گونه می‌خواهند رقابت کنند با تلویزیون اما من عقیده دارم انتخاب این راه یک رقابت اشتباه است، اگر سریال سازی در نمایش خارجی محدود شود صنعت سریال سازی در ایران دچار اختلال نمی‌شود چون محل پخش آن تلویزیون

گروه فرهنگ و

باد صبا مشک فشان است و
چاره‌گر، می‌رود و بوی یار می‌آورد.
فکرش را بکنید، شاعر چقدر باید
دلبری بلد باشد که بگردد بار را
پیدا کند برای این پیغام بر و عطر
آورند، البته نه این که استفاده از شاعران
جناب جناب حافظ باشد، شاعران
زیادی قبل تر فرشته‌اند سر باد، اما
جناب حافظ آنقدر به این عنصر فرار
و گریز پای طبیعی شخصیت داده
که می‌شود تصور کرد هر بار حافظ
جناب باد با یکدیگر حرف زده و
موقع خدای حافظ به گرمی دست هم
راشده‌اند.

باد اما در فرهنگ ما نامدا گذر سریع
ایام و عمر هم هست؛ عمری که مثل
برق و باد می‌گذرد و چشم به هم
می‌زنی تمام شده است. حالا فکرتش
را بکنید در همین کشور همسایه
خودمان ترکیه، به باد می‌گویند
«روزگار» البته روز به سکون ختم
می‌شود. برای ما فارسی‌زبان‌ها که
روزگار مساعد و نامساعد را به
بادهای خوش و ناخوش بسیاری در
ادبیاتمان تشبیه کرده یا شخصیت
بخشیده‌ایم، آنقدر این روزگار
شیرین است که می‌شود هر بار با
وژش باد به این فکر کرد که روزگار
مساعد به معنی باد همان نگاه
ماست به جهان.

گاهی خوش است و گاهی ناخوش
اما در هر حال زود می‌گذرد، مثل باد،
گاهی بیرحم و بنیایکن است و گاه
مفرح و نشاط‌بخش. مگر زندگی با ما
چه می‌کند؟ جز این است که گاهی
خوشمان می‌کند و گاهی ...